

زمینه‌ها و عوامل نفاق در میان گروه‌های شیعی افغانستان

□ محمدعلی شریفی *

چکیده

تاریخ سیاسی افغانستان به ویژه دهه شصت و هفتاد، حامل مرارت‌ها و سختی‌های زیادی است که بر این ملت روا داشته شده است. در این میان، شکل‌گیری احزاب و گروه‌های شیعی در کنار سایر احزاب اگرچه به منظور مقاومت و دفاع از کیان و استقلال و حفظ ارزش‌های دینی این کشور اتفاق افتاد و دارای آثار مثبت فراوانی است، لکن بروز اختلافات و نفاق میان احزاب شیعی افغانستان و جنگ‌های خانمان سوز داخلی، از نقاط تاریک و اسفبار آن محسوب می‌گردد. چرایی بروز این شقاق ویرانگر، زمینه‌ها و عوامل آن موضوعی است که در این نوشتار دنبال گردیده است. وجود زمینه‌های داخلی مانند: زمینه‌های فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و روانی و نیز عوامل داخلی و خارجی آن مورد بررسی قرار گرفته است. این پژوهش با نگاه آسیب شناسانه و به منظور آگاهی و شناخت نواقص گذشته و عدم تکرار دوباره آن، با استفاده از منابع کتابخانه‌ای و به روش توصیفی تحلیلی، ترتیب یافته است.

کلیدواژه‌ها: افغانستان، احزاب شیعی، نفاق، زمینه، عوامل داخلی، عوامل خارجی.

*. دانشجوی مقطع دکتری رشته تاریخ تمدن اسلامی جامعه المصطفی العالمیه (alisharifi84@yahoo.com).

طرح مسئله

یکی از مقاطع حساس، تأمل برانگیز و تأثیرگذار در تاریخ سیاسی افغانستان معاصر، ظهور احزاب و گروه‌های سیاسی است. این احزاب و گروه‌ها که به علل شکاف‌های، سیاسی، اجتماعی و مذهبی به وجود آمده‌اند، در یک دسته بندی کلی به احزاب چپ و راست، و در دسته بندی کوچک تر به گروه‌های شیعی و سنی تقسیم می‌گردند. بررسی هر دسته و بلکه هرگروهی خود جای غور و تحقیق مبسوطی را می‌طلبد. آنچه در این نوشتار مورد پژوهش قرار گرفته است. گروه‌های شیعی است؛ گروه‌های که به رغم نقش بارز مبارزاتی و جهادی در دوران مقاومت و دفاع از کشور، در عرصه داخلی و همبستگی درونی نتوانسته‌اند توفیق چندانی داشته باشند؛ از همین رو، دچار آسیب‌ها و ضعف‌های گشته، خسارات فراوانی نیز بر جامعه‌ی شیعی تحمیل گردیده است. پرسش اصلی پژوهش حاضر آنست که چه زمینه‌ها و عوامل سبب ایجاد شکاف و عدم همبستگی احزاب شیعی گردیده است؟ به دنبال پرسش اصلی، سؤال‌های فرعی دیگری مطرح خواهد شد که زمینه‌های اجتماعی، فرهنگی و روانی، و عوامل خارجی و داخلی این تفرقه و شقاق چه بوده است؟ این پژوهش با نگاه آسیب شناسانه مبتنی بر رعایت اصول نقادی و با رعایت حقیقت گرایی، و بیطرفی با استناد به منابع رسمی و معتبر به روش توصیفی - تحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای انجام گرفته است. هدف از این پژوهش آگاهی یافتن از آسیب‌ها و نواقص گذشته است تا در آینده بار دیگر رهبران و جامعه ما دچار آن نشده، با هوشمندی و عقلانیت، گام‌های اساسی در راه همبستگی و اعتلای ملی برداشته شود.

چگونگی شکل‌گیری احزاب شیعی افغانستان

اگرچه ریشه‌های تاریخی شکل‌گیری احزاب شیعی افغانستان را می‌توان به دوران عصر روشنایی و نخستین جرقه‌های آزاداندیشی (۱۳۲۴ش) مرتبط ساخت، اما آنچه به صورت

زمینه‌ها و عوامل نفاق در میان گروه‌های شیعی افغانستان □ ۵

برجسته و روشن تبلور یافته ظهور و بروز احزاب در دوران رژیم کمونستی (۱۳۵۷ش) است؛ شیعیان که در گذشته با محدودیت‌های شدید سیاسی، اجتماعی و مذهبی مواجه بودند، در پی حاکمیت احزاب مارکسیستی و رویارویی با افکار عقاید و باورهای دینی ملت مسلمان افغانستان، تجاوز نظامی شوروی در کشور و بسیج شدن مردم بر ضد آن، ضعف و نبود کنترل دولت مرکزی در مناطق شیعه نشین، از آزادی عمل بیشتر برخوردار گردیده، زمینه شکل‌گیری احزاب فراهم آمد. احزاب شیعی همانند دیگر احزاب اسلامی، به منظور دفاع از اعتقادات، باورها و استقلال و تمامیت ارضی کشور قدم به عرصه سیاسی و اجتماعی گذاشتند. تعداد گروه‌ها و احزاب شکل یافته بسی فراوان است. (همین تکرار خود یکی از آسیب‌ها است) به جهت تاثیرگذاری اندک و نیز عمر کوتاه برخی از آنان از پرداختن به تاریخچه آنان صرف نظر می‌شود. گروه‌های شیعی و جنبش‌های مقاومت افغانستان به طور کلی به سه دسته تقسیم می‌گردند.

گروه‌های تحت تأثیر و حمایت مستقیم نظام جمهوری اسلامی ایران.

گروه‌های که به طور مستقیم مورد حمایت ایران نبودند و از موضع مستقلی برخوردار بودند.

گروه‌های که از دهه ۱۹۶۰ میلادی در افغانستان فعال بودند و توسط غیر روحانی‌ها رهبری می‌شدند و از تز اسلام منهای روحانیت طرفداری می‌کردند. از مشهورترین آن گروه‌ها سازمان مجاهدین، کانون مهاجر، انجمن دانشجویان مسلمان و تنظیم نسل نوهزاره را می‌توان نام برد (زاهدی، احزاب و جریان‌های سیاسی افغانستان در سه دهه اخیر، ۱۳۸۸: ۱۹۷). مهم‌ترین گروه‌های که بیشترین نقش آفرینی را داشته‌اند عبارتند از:

شورای اتفاق انقلاب اسلامی افغانستان

سازمان نصر افغانستان

سپاه پاسداران انقلاب اسلامی افغانستان

حزب دعوت اسلامی افغانستان

حزب اسلامی افغانستان
حزب وحدت اسلامی افغانستان

۱. شورای اتفاق اسلامی افغانستان

این حزب متشکل از افراد مختلف مردم دانشجویان، علما و توده مردم در میان مناطق هزارجات و در قلب هزارجات (ورس) تشکیل شد ۱۳۵۸ (ش). شورای اتفاق یکی از مردمی‌ترین گروه‌های شیعی بود که بیشترین اعضای آن را هزاره‌ها تشکیل می‌داد. رهبری این گروه را روحانی بلند پایه آیت‌الله سید بهشتی که از علمای تحصیل کرده نجف و از شاگردان آیت‌الله خوبی بود برعهده داشت و معاونت آن را آقایان شهید صادقی نیلی و صمدی جاغوری بر اساس آراء اعضاء شرکت کننده در این اجلاس. نقش مبارزاتی و محبوبیت مردمی این گروه در ابتدا میان مردم شیعه و بلکه کل مردم مسلمان افغانستان بسیار برجسته و چشم‌گیر بود. در حالی که این مرکزیت نخستین تجربه سیاسی و تشکیلاتی مردم شیعه در حساس‌ترین شرایط کشور به شمار می‌رفت توانست با ایجاد چند ولایت، اداره بیش از سی ولسوالی را در تمام ساحات مرکزی بر دوش گرفته و امنیت کامل را در سراسر هزارجات برقرار کند. تشکیل حزب شورای اتفاق اسلامی اولین تجربه آنان در شروع جهاد و عرصه سیاست بود که در نوع خودش در جامعه شیعه بی‌نظیر به حساب می‌آمد. شورا در ابتدا به گفته آلویه روا، از سه گروه نا متجانس تشکیل شده بود: قطب غیر مذهبی که میرها چپ‌گرایان را شامل می‌شد؛ قطب اسلام‌گرایان که ایران را الگوی خود قرارداده بودند و قطب اسلام‌گرایان سنتی که عمدتاً زیر نفوذ سادات قرار داشتند (آلویه روا، اسلام و نوگایی سیاسی، ترجمه ابوالحسن سروقد مقدم، ۱۳۷۹: ۲۲۵). ولی دیری نپایید که ارکان اصلی آن در برابر چشمان حیرت زده مردم و هم‌نوا با احزاب وارده از خارج در برابر هم وارد کار و زار نبرد شدند.

حرکت اسلامی افغانستان

این حزب متشکل از اقوام هزاره، سید، پشتون و قزلباش به رهبری آیت‌الله محسنی در قم در سال ۱۳۵۸ تاسیس و دارای جبهات متعدد نظامی بود. تمرکز سیاست مبارزاتی این گروه بر مناطق شهری بیشتر بوده و غالباً با حملات چریکی همراه بود. و گروه‌های نظامی آن در اطراف شهرهای بزرگ مستقر بودند. این حزب دارای نفوذ زیادی در میان مردم افغانستان به ویژه دانشجویان و قشر تحصیل کرده‌ها بود. رابطه این حزب با شورای اتفاق بهتر از سایرین بود و این امر ناشی از عواملی است که بدان اشاره خواهد شد.

سازمان نصر، سپا پاسداران و دعوت اسلامی

از جمله احزابی بودند که با گرایش به نظام جمهوری اسلامی ایران و مورد حمایت آنان قرار داشتند. از آن جایی که نظارت بر امور احزاب و گروه‌ها توسط سازمان حمایت از جبهه‌های آزادی بخش بود که دفتر آن در قم قرار داشت و ریاست آن را شخص مهدی هاشمی به عهده داشت. سیاست‌های مرموز این چهره مخرب بر آن بود تا با تسلط کامل بر گروه‌های جهادی شیعی، با مخالفان باید برخورد حذفی صورت گیرد. تاثیر این نوع افکار در تشدید جنگ‌های داخلی میان گروه‌های شیعی را در بخش عوامل خارجی به بحث خواهیم گرفت. با همه ضعف‌ها و کاستی‌های که احزاب شیعه در جنگ‌های داخلی داشته است، فرازهای مثبت آن نیز بسیار برجسته و در خور توجه است که به مهم‌ترین آن اشاره می‌شود:

۱. بیداری و آگاهی بخشی مردم در مسایل جهاد و مسایل سیاسی و اجتماعی و عقیدتی.

۲. سهم‌گیری فعال در جهاد در کنار سایر گروه‌ها در برابر اشغال‌گران.

۳. دفاع، آزادسازی و نگهداری از مناطق آزاد شده و موارد دیگر...

متأسفانه جنگ‌های داخلی، صدمات و خسارات فراوانی را به جامعه ما تحمیل کرد از

قبیل:

۱. پارچه‌پارچه‌سازی جامعه هزاره و شیعیان این کشور و ایجاد کینه، تفرقه و خصومت در میان آنان.
۲. از بین بردن نیروهای انسانی و تلف نمودن بهترین و با استعداد و لیاقت‌ترین افراد و فرزندان این کشور.
۳. فرسایش نیروی نظامی و از بین بردن فرصت‌های خوب سیاسی اجتماعی در جهت رشد و پیشرفت این کشور. و خسارات فراوان دیگر. حال باید این پرسش را مطرح نمود که این جنگ‌های خانمانسوز دارای چه زمینه‌ها و عواملی بوده است؟

زمینه‌ها و عوامل تفرقه میان گروه‌های شیعه

هرچند مقاومت پیروزمندانه‌ی احزاب جهادی افغانستان در برابر ارتش سرخ شوروی و ایادی داخلی آن که نه تنها منجر به شکست مفتضحانه شوروی (سابق) شد (۱۳۷۱ش)، بلکه سبب اضمحلال و نابودی مکتب کمونیستی را نیز فراهم ساخت. اما به هر میزان که لذت این پیروزی شیرین بود، به همان میزان طعم تلخ جنگ‌های داخلی کام مردم این کشور را تلخ نموده است. (درگیری‌های خونین در سال‌های ۱۳۶۳ تا ۱۳۶۵) به راستی این جنگ فرسایشی و خسارت‌بار از چه زمینه‌ها و عواملی برخوردار بوده است که تا عمق درون خانه‌ها و تا مرز شکستن روابط پدر و فرزند و یا برادر با برادر نفوذ پیدا کرد و کینه‌ها برجای گذاشت. با نگاه ژرف و بازبینی تاریخ روابط میان احزاب، می‌توان زمینه‌های چند و نیز عواملی متعددی را برای آن برشمرد:

۱. زمینه‌های داخلی تفرقه میان گروه‌های شیعه

گروه‌های شیعه که عمدتاً از قوم هزاره است به طور کلی در مناطق هزاره‌جات استقرار داشته و دارای پایگاه‌های مردمی و مبارزاتی است. چه ویژگی‌های سبب شده است که این گروه‌ها که برخاسته از یک قوم و در محدوده جغرافیایی واحدی به سر می‌بردند دست به مخالفت

و دشمنی در مقابل هم بزند و طی سه سال جنگ داخلی و نیز دوران پس از پیروزی مجاهدین در کابل خون‌بارترین روزهای تاریخ روابط میان شیعیان را رقم بزند و کینه‌ها و نفرت‌ها برجای نهند. برای این امر می‌توان زمینه‌های مختلف داخلی و خارجی را شناسایی کرد. منظور از زمینه داخلی، مجموعه‌ای از وضعیت فرهنگی، اجتماعی و شرایط زیستی ویژه‌ای است که بستری برای ایجاد تفاوت‌ها و تنش‌ها در میان مردمان و اقوام ساکن در این مناطق پدید آورده است. که بدان اشاره می‌شود؛ از قبیل:

۱/۱. زمینه فرهنگی

برخی از این زمینه‌ها مربوط است به ساختار فرهنگی و سبک زندگی آن مناطق، اگر به ساختار اجتماعی شیعیان توجه گردد، می‌بینیم گونه‌های مختلف قومیتی مانند: هزاره، سادات، قزلباش‌ها ترکمن‌ها و حتی پشتون‌ها و رگه‌های دیگر، مردمان این نواحی را تشکیل می‌دهد. هرچند میان این اقوام در سطح کلی دشمنی وجود ندارد، لکن در مقیاس‌های ریزتر و در مسایل حزبی و امثال آن، اسباب تفاوت و تمایز محسوب می‌گردد. وجود این تنوع قومیتی و نژادی خود یکی از زمینه‌های اختلافات بعدی محسوب می‌گردد. چنانچه در تنش‌ها و شقاق‌های آغازین میان سران حزب اتفاق اسلامی مشاهده می‌کنیم.

۱/۱/۱. نظام قبیله وی جامعه

جامعه افغانستان به شدت یک جامعه قبیله‌گرا است؛ این ویژگی هم در مقیاس کلان و در میان اقوام بزرگ این کشور صادق است و هم در سطح خرده فرهنگ‌ها و قومیت‌های کوچک‌تر. جامعه شیعه (هزاره) نیز متأثر از این روش زندگی، بر آداب و رسوم قومی و قبیله‌ای تأکید داشته و عصبیت‌های خاص آن در مواردی ظهور و بروز می‌یابد. این سبک از زندگی ممکن است مزایای داشته باشد مانند روحیه دشمن‌ستیزی و عدم اطاعت از بیگانگان؛ بدین معنا که مهاجمان ممکن است این کشور را اشغال و یا فتح کرده باشند،

اما هرگز موفق نشده‌اند آن را تحت کنترل خود در آورند؛ مثلاً «اسکندر کبیر اگرچه در سال ۳۳۱ قبل از میلاد موفق شد این سرزمین را بگشاید ولی هرگز موفق نشد مردم آن را مطیع خود سازد و پس از وی جانشینانش تنها برای چند دهه توانستند بر قسمت کوچکی از افغانستان فرمان برانند و سپس راه زوال پیمودند. ظهیرالدین محمد بابر موسس امپراتوری گورکانی هند (تیموریان هندیا بابریه) ابتدا در افغانستان به حکومت رسیدند ولی پس از مدتی به هند حمله کرده امپراتوری خود را در شمال هند تشکیل داد. مغولان نیز هرچند بر افغانستان دست یافتند لکن موقت بود، انگلستان نتوانست اقوام افغانستان را مطیع خود نماید و در دهه ۱۹۸۰ آشکار شد که اتحاد جماهیر شوروی علی‌رغم قدرت عظیم ارتش سرخ، نتوانست افغانستان را آرام و مطیع خود سازد» (دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، افغانستان، ۱۳۸۶: ۴۵-۴۶).

اما این نوع زندگی، مضراتی نیز به همراه دارد که مهم‌ترین آن حاکمیت تعصبات قومی و انحصارگرایی و دگم‌اندیشی است که مردم را از هم دور و جدا کرده و گاه و بیگاه به جان هم می‌اندازد.

از دیگر مضرات این نوع زندگی، ارباب‌سالاری یا خان‌سالاری است؛ در جامعه قبیله‌ای این ارباب و خان^۱ است که تصمیم‌گیرنده اصلی است. ارباب و خان عموماً ثروتمند و از موقعیت سیاسی، اقتصادی بالایی برخوردار است (موسوی، هزاره‌های افغانستان، ۱۳۸۷: ۷۷). قدرت خان براساس ثروت و دارایی، مهمان‌نوازی، و سخاوتمندی اوست. او معمولاً در رقابت با دیگر خان‌ها یا کسانی که خان آینده هستند به سر می‌برد (آلیویه روا، افغانستان از جهاد تا جنگ‌های داخلی، ۱۳۸۲: ۲۶). اعمال نفوذ خان‌ها و ارباب‌ها در تصمیم‌گیری‌ها و کنش‌های خاص، موجب به ضعف کشیدن فرماندهان و مسئولین گروه‌ها به جهت وابستگی و نیاز آنان، و منجر به ایجاد تنش‌ها و درگیری گشته است. بنابراین خود این سبک از زندگی (قبیله وی و عشیره‌ای) تنش‌زا بوده و زمینه‌ی اختلافات را فراهم می‌دارد.

۲/۱/۱. عدم شکل‌گیری «ملت» به مفهوم واقعی آن

موضوع دیگری که به عنوان زمینه اختلاف می‌توان نام برد، عدم همفکری و وفاق ملی یا به تعبیر روشن‌تر ناسیونالیسم قومی است. هر گروه قومی و نژادی در افغانستان، خود را مستقل فرض نموده می‌خواهد افکار و تصمیمات او در جامعه پیاده شود. این روحیه عدم همگرایی و همبستگی هم در سطح گسترده و کلان و هم در سطح اقوام کوچک‌تر، سبب جدایی‌ها و زمینه‌های اختلاف گردیده است. البته ناسیونالیسم قومی در افغانستان اگرچه با پشتون‌پرستی زاییده شده و تکامل یافته، اما در پشتون‌پرستی محصور نمانده است. چه اینکه این نوع ناسیونالیسم در سایر اقوام به ویژه تاجیک‌ها، ازبک‌ها و هزاره‌ها نیز به صورت خفیف‌تری خود را نشان داده است (شفایی، جریان‌شناسی تاریخ افغانستان معاصر، بی‌تا: ۱۵۴). در واقع اقوام غیر پشتون که فروتر انگاشته می‌شدند و از حقوق سیاسی، اجتماعی و فرهنگی محروم بودند، در یک قرن اخیر بارها تلاش کرده‌اند تا موجودیت خود را در عرصه سیاسی و اجتماعی ارتقا بخشند. اما این تلاش‌ها تا دهه شصت قرن بیستم که دهه دموکراسی ظاهر شاهی برقرار شد، ره به جایی نبرد. پس از اعلام دهه دموکراسی روشنفکران اقوام غیر پشتون به فعالیت‌های بشتی روی آوردند. تا اینکه این جریان‌ها پس از فرو پاشی سلطنت و حکومت مارکسیست‌ها، اشکال سازمان یافته‌تری یافته و در دوران جهاد و جنگ‌های داخلی به اوج خود رسید (همان). نویسنده کتاب جریان‌شناسی تاریخ افغانستان معاصر می‌نویسد:

هزاره‌های افغانستان با توجه به تفاوت‌های نژادی مذهبی و همچنین دشواری‌های که نسل‌های پیشین تجربه کرده‌اند، ظرفیت تبدیل شدن به ناسیونالیسم قومی و نژادی را داشتند. جنبش تنظیم نسل نو هزاره در کوئته پاکستان تعدادی از اندیشمندان و متفکران هزاره در افغانستان را به سوی خود جلب نمود که در نتیجه در اوائل دهه نود قرن بیستم حلقه‌ای از نویسندگان و متفکران این جریان می‌کوشیدند حزب وحدت را از طریق هزاره‌گرایی به عنوان سازمان سیاسی تمام هزاره‌های جهان حمایت فکری کنند. آنان آشکارا عنصر نژاد و خون را به عنوان محور اتحاد هزاره‌ها به هر عنصر دیگری از جمله مذهب تشیع ترجیح می‌دادند. چنان‌که یکی از ایدئولوگ‌های این جریان زمانی نوشته

بود: «فرهنگ اول هزاره را مطرح می‌کند بعد مذهب این انسان را، تو باید مذهب هزارگی داشته باشی، جدا از تشیع درباری و مذهب مشترک. با استفاده از مذهب مشترک چه کلاه بزرگ سیاسی بر سر جامعه گذاشته‌اند و با مذهب مشترک است که جاری بودن خون اجتماع قطع نمی‌شود. با شیعه هویت ملی را از مذهب گرفته‌اند، مذهب مشترک، تاریخ سیاسی و اجتماعی مشترک بوده نمی‌تواند (همان: ۱۵۸).

الویه روا نویسنده شهیر فرانسوی نیز این موضوع را یاد آور گردیده، بر عنصر قومی و نژادی در تشکیل برخی از گروه‌ها صحه می‌گذارد. او می‌نویسد: «در میان گروه‌های شیعی به جز آنهایی که به وسیله روحانیون غیر هزاره مانند محسنی رهبری می‌شدند، اول هویت هزارگی خود را اظهار می‌داشتند» (آلویه روا، همان: ۱۱۳). البته باید این نکته را توجه داشت که هرچند گروه‌های شیعی غالباً هزاره و مربوط به قوم هزاره بودند، اما آن تفکر افراطی و نژاد گرایانه که در برخی از سازمان‌ها مانند تنظیم نسل نو هزاره حاکم بود را نداشتن. شاید عواملی دیگری در اختلافات آنها دخالت داشت، اما بر عنصر نژادی تکیه نمی‌کردند. آنچه سبب اختلاف شدید و ایجاد نفرت در میان گروه‌ها می‌شد همان تفکر افراطی بود که با زیر پا نهادن همه قداست‌ها، به علما و روحانیون و رهبران غیر هزاره از هر قومی دیگر شدیدترین توهین‌ها و هتاک‌ها به هدف تخریب شخصیت آنان انجام می‌گرفت. در حقیقت آنان با استفاده از این حربه به جنگ مخالفین خود برآمده از احساسات توده مردم بهره‌برداری سیاسی می‌نمودند. این جریان که در اصل از آن سوی مرز (کویت پاکستان) حمایت و تقویت می‌شد، به موازات تکیه بر مذهب بر قومیت به خصوص هزاره گرایان نیز تکیه می‌کرد و به آن اصرار می‌ورزید و به نوعی انحصار گرایان نیز به وجود آورد (شیعیان افغانستان، ۲۵۹). تفکر هزاره‌گرایی که بیشتر از سوی هزاره‌های مهاجر در پاکستان دامن زده می‌شد، به تشکیل تنظیم نسل نو هزاره در دهه ۱۹۷۰ منجر شد. به گفته آقای خلوصی: «این نوع تفکر و عناصری از هزاره‌گراها در حزب وحدت نیز رسوخ کردند (همان، ۲۵۹؛ چنگیز پهلوان، افغانستان عصر مجاهدین و برآمدن طالبان، ۱۳۷۷: ۱۷۷). چنانچه در جنگ‌های حزب وحدت و طرف‌های درگیر در کابل نیز این حربه (استراتژی سیاست قومی) (سجادی،

زمینه‌ها و عوامل نفاق در میان گروه‌های شیعی افغانستان □ ۱۳

جامعه‌شناسی سیاسی افغانستان، ۱۳۸۰: ۱۹۹؛ شیعیان افغانستان، همان: ۲۵۹). مورد استفاده زیادی قرار گرفت. به طور کلی این فکر ستیزه‌جو با استقبال مردم مواجه نشده روابط میان اقوام مختلف شیعی به خصوص سادات حفظ گردیده است.

۳/۱/۱. ریشه داشتن گروه‌ها در میان روستائیان و عوام

از مواردی که در امر دامن زدن به اختلافات نقش داشته است. ریشه داشتن احزاب در میان توده مردم است؛ جنبش مجاهدین یک حرکت خود جوش مردمی بود که در برابر ارتش سرخ شوروی (سابق) پدید آمد. هسته مرکزی آن نیز در مناطق دور دست و خارج از شهر قرار داشت و بیشترین حمایت‌ها را نیز از سوی دهقانان و روستائیان در یافت می‌نمود. نویسنده فرانسوی آلیویه روا می‌نویسد:

این جنبش «مجاهدین»، تنها حرکت اصلاح طلب در بین قیام‌های معاصر بود که ریشه در بین روستائیان و دهقانان داشت و به دنبال کودتای کمونیست‌ها در آوریل ۱۹۷۸ و تجاوز ارتش شوروی در دسامبر ۱۹۷۹ که منجر به خیزش عمومی افغان‌ها شد، پایه عرصه وجود گذاشت (همان: ۲۹).

او در جای دیگر می‌نویسد:

افغانستان جولانگاه خوبی برای فعالیت‌های بنیادگرایی اسلامی است. منتها با دو اخطار: اول اینکه، جنبش مجاهدین ریشه در میان دهقانان و روستائیان دارد و این، جنبش را وامی دارد تا به کشمکش‌های بخش‌های سنتی جامعه افغانستان (قوم‌گرایی و قبیله‌گرایی) کشیده شود. دوم، تعداد محدودی که روشنفکران افغانستان را شکل می‌دهند، بدون تردید برای هدایت کردن برنامه‌های سیاسی در عمق جامعه سنتی، با مشکلات فراوانی روبرو خواهند بود. اگرچه آنان نقش مهمی در رهبری دهقانان افغان در برابر ارتش شوروی و کمونیست‌ها داشتند (همان: ۳۰).

همین امر باعث شده است که توده مردم با اعمال نفوذ بر رهبران و رئیس‌های گروه‌ها و تهدید به عدم حمایت از آنان، خود آتش نفاق و شقاق را بیش‌تر روشن و با تصمیمات نسنجیده و انتقام‌گیرانه، زمینه درگیری‌های شدید را فراهم نمایند.

۱۴/۱/۱. پایین بودن سطح آموزش و آگاهی‌های عمومی

جامعه افغانستان بر اثر بی‌توجهی حاکمان و نیز گرفتار آمدن در آتش جنگ‌های طولانی، هرگز آن مجال کافی را برای تعلیم و آموزش پیدا ننموده است. از این رو، سطح آموزش و سواد در این کشور به شدت پایین است.^۲ این امر خود یکی از بزرگ‌ترین عامل و ایجاد درگیری‌ها و تنش‌ها در سطوح مختلف جامعه گردیده بستر جنگ‌های داخلی و نزاع‌های قومی را فراهم نموده است. بخصوص آنکه دوران انقلاب شرایط باز و آزادی را برای مسلح شدن بسیاری از جوانان و کسانی که حتی سواد خواندن و نوشتن را نیز نداشتند فراهم ساخته و آنان را مغرور و خود سر نیز بار آورده بود.

۱/۲ - زمینه اجتماعی

۱/۲/۱. جغرافیای طبیعی

جامعه افغانستان به ویژه مناطق شیعیان از محروم‌ترین مناطق این کشور است. بر اثر تبعیض‌ها و بی‌عدالتی‌های دولت‌ها، هرگز به این مناطق توجهی نشده لذا در محرومیت سختی به سر می‌برند. عدم ساخت جاده‌ها، راه‌های صعب‌العبور و دشت‌های طولانی و گسترده سبب دوری و فاصله میان شهرها و در نتیجه عدم شناخت این مردمان از یکدیگر شده است. این ناآگاهی و دوری خود زمینه بدبینی و بیگانگی را میان مردم فراهم نموده است. شواهد عینی فراوانی در این مورد وجود دارد.

۲/۲/۱. شرایط بد اقتصادی

فقر اقتصادی، محرومیت، بی‌کاری و عدم اشتغال از مهم‌ترین و سخت‌ترین زمینه‌ها و عوامل در ایجاد تفرقه و نفاق میان گروه‌ها محسوب می‌شود. در اصل جنگ خود تبدیل به یک شغل شده که عده‌ی جوان بی‌کار را به خود مشغول داشته است. مناطق شیعی (هزاره) عمدتاً بر اثر سیاست‌های تبعیضی حاکمان گذشته، به منظور محرومیت، تضعیف و حتی

حذف فیزیکی این قوم، از محروم‌ترین مناطق این کشور به حساب می‌آید. و از ضعف و کاستی‌های زیادی رنج می‌برد؛ طبیعت خشن، کمبود زمین زراعی مرغوب، بی‌توجهی دولت‌ها نسبت به آن مناطق، عدم امکانات، بی‌سوادی آن نواحی اسباب فقر عمومی را فراهم ساخته است. این امر سبب مشکلات عدیده، از آن میان درگیری‌ها و منازعات داخلی را سبب گشته است.

۱/۳- زمینه روانی

۱/۳/۱. حس حقارت

جامعه تشیع افغانستان که در طول تاریخ این کشور همواره مورد تحقیر و اهانت قرار داشتند و به عنوان یک قوم محکوم و دون‌پایه مورد توجه دولت مردان و اقوام غالب بود، از این وضعیت به ستوه آمده به دنبال رهایی و اظهار شخصیت بودند. زمان جهاد این زمینه را فراهم نمود تا هر قوم و قبیله‌ای اظهار وجود و منیت نموده به نوعی قدرت‌نمایی رو آورند. این امر خود زمینه‌ی منازعات و کمکش‌ها را فراهم می‌داشت.

۲/۳/۱. عدم اعتماد به نفس

به دنبال آزادی اجتماعی و احساس هویت جدید به دور از اختناق تاریخی، آن خودباوری و اعتماد به نفس لازم در میان رهبران و گروه‌های شیعی کمتر پدید آمده بود. از یک سو توان مالی و اقتصادی اداره یک حزب بزرگ میسر نبود و از سوی، آن توان لازم هدایت و مدیریت جامعه را در خود نمی‌دیدند. این خود کم‌بینی سبب گردیده بود تا بیشتر به حامیان و دولت‌های خارج متکی گردیده وابستگی شدیدی به آنها پیدا نمایند. این وابستگی، لزوماً حرکت بر اساس خواست منافع کشورهای ذی‌نفع را می‌طلبد. هرچند به قیمت درگیری‌ها و جنگ‌های خانمان‌سوز داخلی تمام شود.

۲. زمینه‌های خارجی

علاوه بر زمینه‌های داخلی که برشمردیم، این اختلافات و نابسامانی‌ها ریشه‌های بیرونی نیز داشته که جامعه ما را در آن شرایط دشوار متأثر نموده است. به طور فشرده به موارد از آن اشاره می‌شود:

۱/۲/۱. فضای مهاجرت

به دنبال تجاوز ارتش سرخ شوروی (سابق) میلیون‌ها نفر از مسلمانان این کشور مجبور به ترک وطن گشته به کشورهای همسایه و دیگر کشورها مهاجرت نمودند. بسیاری از روشنفکران و روحانیون و دانشجویان و فرهنگیان نیز راهی دیار غربت شدند. فضای مهاجرت خود سبب ایجاد گروه‌های جهادی را فراهم نمود و این گروه‌ها با استفاده از آن فضا و نیز با تکیه بر نیروهای مهاجر به تقویت جبهه‌های نبرد در برابر دشمن می‌پرداختند. پول، کمک‌های نظامی، فرهنگی و غیره فراوان در اختیار هر گروهی قرار می‌گرفت. این امر سبب گشته بود تا گروه‌ها و احزاب، قارچ‌گونه رو به افزایش نهند. و گروه‌گروه افراد مسلح وارد میدان نبرد شوند. تعدد احزاب گوناگون و مسلح شدن افراد زیاد به صورت غیر قابل کنترل در آمده، (صرف نظر از عوامل تحریک‌آمیز که بعداً ذکر خواهد شد) خود بستر تخصصات و درگیری را فراهم داشته منجر به خون‌ریزی‌ها می‌شد.

۲/۲/۱. وابستگی

از مهم‌ترین زمینه‌های اختلاف می‌توان وابستگی و تحت فرمان دیگران قرار گرفتن برخی گروه‌ها را نام برد. تاسیس برخی از گروه‌های جهادی به منظور پیش برد اهداف سیاسی و منطقه‌ای برخی از کشورهای منطقه بوده است. در این که افغانستان تبدیل به یک میدان رقابت میان کشورهای منطقه و بلکه بین‌المللی قرار گرفته و هم‌چنان ادامه دارد جای تردید نیست. وجود احزاب شیعی در ایران از یک سو زمینه رقابت آن کشور با کشورهای ذی‌دخل

در مسایل افغانستان مانند پاکستان و عربستان و هند و غیره را ایجاد نموده و از سوی، در صدد غلبه احزابی که در راستای اهداف و منافع آن در حرکت است در مقابل احزابی که چندان اطاعت محض نداشتند، به منظور اتحاد و یا یکدست ساختن آنان، و نظارت و مدیریت آسان‌تر و یا ایفای نقش بزرگ‌تر نسبت به آنها، بود. در این زمینه می‌توان به نقش مخرب و تفرقه افکنانه مهدی هاشمی که رهبری واحد نهضت‌های آزادی بخش را بر عهده داشت اشاره کرد. اساساً یکی از پروژه‌های اصلی مهدی هاشمی ایجاد اختلاف میان گروه‌های شیعی افغانستان به منظور تضعیف گروه‌های بود که به ظاهر مخالف ولایت فقیه قلم داد می‌شدند (علوی، ناگفته‌های جنبش روشنفکری افغانستان، ۳۳۵؛ زاهدی همان: ۱۹۷؛ آلیویه روا، همان: ۱۲۱). هرچند شخص مهدی هاشمی با زیرکی تمام این با بسامانی‌ها را به دولت جمهوری اسلامی و به ویژه وزارت خارجه نسبت می‌داد. اما بعدها در اعترافات خود، دست داشتن در ایجاد اختلاف میان گروه‌های شیعی را اذعان می‌دارد (ر.ک: ری شهری، خاطرات سیاسی، ۱۷۳-۱۷۵). در کتاب خاطرات سیاسی، آمده است: در نامه‌ای که جعفرزاده از همکاران مهدی هاشمی برای وی می‌نویسد، ضمن بدگویی از شخص آقای محسنی که با نام (شیخ) از آن تعبیر می‌کند، حزب حرکت اسلامی را نزدیک‌ترین دشمن نیروهای خوب در داخل مناطق تشیع می‌داند! (همان). هم چنین در این کتاب به اعترافات تفرقه‌افکنانه وی اشاره شده است. و حتی ارتباط بیرونی با دیگر کشورها را نیز در این راستا یادآور گردیده است (همان: ۲۷۳؛ روزنامه کیهان، ۲۵، آبان ۱۳۶۱: ۱۸).

۳/۲/۱. نفوذ فکری فرهنگی چپی (مانند مائوئیست‌ها)

از دیگر زمینه‌های اختلافات داخلی می‌توان به نفوذ افکار و اندیشه‌های گروه‌های چپی به ویژه مائوئیست‌ها در میان گروه‌ها اشاره کرد. این که ماهیت اصلی آنان براساس قومیت و نژاد خاص شکل گرفته و صرفاً اهداف نژادی را دنبال می‌کردند (روا، آلیویه، همان: ۱۱۳). با توجه به ماهیت ضد اسلامی و ضد دینی آنان، بیشترین تلاش آنان مبارزه با علما و رهبران غیر هزاره

بود. و در این راه از بدترین توهین‌ها و حربه‌ها استفاده می‌نمودند. نفوذ فراوان این افکار در میان عامه مردم و مورد پسند واقع شدن ترندها و شگردهای آنان سخت آتش تفرقه و نفاق را در میان مردم و گروه‌ها شعله‌ور نموده تنور جنگ را داغ‌نگه داشته بود.

ب) عوامل تفرقه میان گروه‌های شیعه

۱. عوامل داخلی

اختلافات و جنگ‌های احزاب جهادی افغانستان متأثر از عوامل چندی است که به طور کلی می‌توان به دو بخش عوامل داخلی و خارجی تقسیم نمود. از عمده‌ترین عوامل داخلی موارد زیر را می‌توان برشمرد:

۱/۱- هوای نفس

از مهم‌ترین عامل گمراهی و طغیان انسان در برابر حق عامل پیروی از هوای نفس سرکش است عاملی که در بیان آموزه‌های دینی غلبه بر آن از پیروزی بر دشمن بیرونی سخت‌تر و جهاد اکبر خوانده شده است.. این عامل سخت در میان رهبران و افراد و بلکه طرفداران گروه‌های شیعی افغانستان وجود داشت «کل حزب بما لدیهم فرحون» بود که گوش‌های آنان را برای شنیدن هر نوع کلام حقی بسته و چشمان آنها را نابینا ساخته بود. بر اثر این عامل نیرومند بود که خودخواهی، خودمحوری، برتری طلبی، قدرت طلبی و زور گویی در میان آنان به اوج رسیده آثار مخرب خود را به بار آورد. ممکن است این امر در برخی از رهبران کم‌رنگ‌تر باشد، اما در میان فرماندهان و افراد رده‌های پائین‌تر به شدت نمایان بود و هیچ عاملی باز دارنده و سازنده بر آنان تأثیر نداشت.

۱/۲- جهل و نادانی

بسیاری از موضع‌گیری‌ها و سیاست‌های احزاب ناشی از عدم شناخت کافی نسبت به

مسایل سیاسی و تعاملات سیاسی بود. بر اثر کم تجربگی و عدم سابقه مدیریتی و تشکیلاتی هم رهبران بسیاری از گروه‌ها نا بخردانه بر موضع خود اصرار می‌داشتند و هم اتکاء رهبران بر فرماندهان و یا افراد با نفوذ قومی که دارای دانش و آگاهی لازم نبودند. این امر سبب می‌شد تا به جای یافتن راه حل عاقلانه مشکل، یکباره دست به قبضه سلاح برده دست به خون ریزی‌ها بزنند. و مضمون آن مثل معروف شود که دیوانه‌ای سنگی بزرگی درون چاه اندازد و ده‌ها عاقل برای بیرون آوردن آن به زحمت افتد.

۱/۳- تعصبات قومی، حزبی و منطقه‌ای

اختلاف قومی، قبیله‌ای و منطقه‌ای خود یکی از شدیدترین عامل تفرقه میان گروه‌ها بوده منجر به جنگ‌های زیادی شده است. این خصیصه خود ناشی از همان زمینه‌ها و شیوه‌های زندگی اجتماعی است که دامن گیر احزاب بود. لذا هرگاه، این تفکر در جامعه افغانستان وجود داشته باشد، انتظار جنگ‌ها و اختلافات نیز به دور از انتظار نیست. ریشه‌ای تمام بدبختی‌های این ملت از همین عامل «تعصبات» است. در حالی که دنیا در مرحله زیست اجتماعی به جای رسیده‌اند که تنوع فرهنگی را یک امتیاز اجتماعی برای جوامع شان برمی‌شمارند، جامعه ما هنوز هم مانند هزار سال قبل آن را بزرگ‌ترین مشکل اجتماعی می‌پندارند. در واقع مردم ما هنوز از خود فردی و شخصی فراتر نرفته و به خود جمعی نرسیده‌اند. اگر هم فراتر از خود شخصی فکر کند، به خود عشیره‌ای و قومی متوقف می‌ماند و به خود ملی و وطنی فکر نمی‌کند تا چه رسد به خود جهان وطنی و فراملی. هر فرد، قوم، یا ملیتی که به موقعیتی دست می‌یابند، سعی در حذف دیگر افراد، اقوام و ملیت‌ها می‌دارند. یعنی وجود خود را در سایه نابودی و نفی دیگران می‌دانند. در صورتی که حذف مطلق هیچ قوم و فرهنگی ممکن نیست و از سوی اتحاد ارگانیک آنان نیز ناممکن. پس باید با هم‌پذیری و تفاهم به زیست مسالمت‌آمیز ادامه داد. وحس همگرایی و همبستگی ملی را تقویت و باور داشت.

۱/۴ - قدرت طلبی

موجودیت هر گروه قدرت مند در پرتو قدرت طلبی نظامی گری و تمامیت خواهی آن معنا پیدا می‌نمود. در این مورد در کتاب شیعیان افغانستان آمده است: «یکی از ویژگی‌های برجسته احزاب در این دوره، توجه به بعد نظامی است. نظامیگری یکی از مشخصه‌های بارز دوران جهاد است... در این وضعیت هر حزبی که از سازوکارهای نظامی برخوردار بوده توانسته است به حیات سیاسی خود ادامه دهد و احزاب فاقد این ویژگی به زودی شانس ادامه فعالیت را نیز از دست داده‌اند. یعنی علاوه بر جهاد و مبارزه در برابر دشمن، با دیگران نیز با نوک تفنگ سخن می‌گوید.

دومین ویژگی حزب در این دوره در گستره و میزان نفوذ آن نهفته است» (آشنایی با مسلمانان جهان اسلام، شیعیان افغانستان، ۲۶۷). هرگاه هر کدام از احزاب با چنین ادبیاتی سخن برانند، و جز خود و منافع گروهی خود را نخواهد، برافروخته شدن آتش جنگ و نفاق پیدا است.

۱/۵ - جنگ به مثابه یک شغل

در جامعه محروم افغانستان که از لحاظ اقتصادی متکی بر کشاورزی بود جنگ‌های متمادی و طولانی نه تنها بازار آن را کساد نموده بلکه آسمان نیز آن نگاه مشفقانه‌اش را از این دیار برگرفته و این ملت را در کوره قحطی و خشکسالی می‌سوزاند. عدم وجود دولت مرکزی، خشکسالی، بی‌کاری، فقر و گرانی دست در دست هم داده تا هیولای جنگ و نفاق بر سر راه مردم بنشیند و جوانان و نیروهای فعال این مردم را در خدمت گیرد. جنگ در افغانستان به راستی تبدیل به یک شغل و منبع درآمد شده است. هر که سلاحی بر دوش دارد می‌تواند به راحتی مسیر جاده‌ها را سد کند و با زور اسلحه از مسافران پول جمع کند، یا بر سر شخص پولداری هرچند که بخواهد مالیات وضع کند و یا اینکه خود از هر راه ممکن هرچه می‌تواند به دست آورد و نیز معاش (ماهیاره) درهم و دینار و ریال و دلار به دلخواه خود دریافت دارد!

این وضعیت آشفته هر جوان بی‌کار، بی‌سواد و بی‌هدفی را به وسوسه می‌اندازد تا تفنگی بردوش گرفته زورگویی نماید!

۱/۶- عدم تجربه رهبری

از دیگر عامل درگیری‌های درون گروهی را می‌توان همان عدم مدیریت و رهبری صحیح دانست؛ گروه‌های سیاسی افغانستان آن قدر زود وارد عرصه عمل شدند که مجال تربیت نیرو و کادرسازی و فعالیت‌های فرهنگی و تشکیلاتی را پیدا نمودند تا با استفاده از آن، نیروهای مکتبی و کارآموده و آموزش دیده را وارد صحنه نمایند. آنان صرفاً به کمیت افراد توجه داشته آنان را تجهیز و به جبهه‌ها گسیل می‌داشتند. چنین بی‌برنامه‌گی و بی‌نظمی خود پیامدهای ناگواری به دنبال داشت. کار به جای می‌رسید که دیگر نیروهای مسلح خود را در اطاعت رهبر نمی‌دانستند و به دور از نظارت و کنترل، خودسرانه هر گونه می‌خواستند عمل می‌کردند. نه از اخلاق خبری بود و نه از دین و ایمان و رعایت اصول انسانی و اسلامی!

۳. عوامل خارجی

انقلاب اسلامی افغانستان و تحولات این کشور با دخالت کشورهای خارجی گره خورده است؛ در اصل، صحنه افغانستان عرصه رقابت ابرقدرت‌ها و کشورهای منطقه قرار گرفته است. این مسئله در ابعاد مختلف قابل طرح است که از حوصله این نوشتار خارج است. آنچه در ارتباط با جنگ‌های داخلی می‌توان بیان داشت آن است که بی‌تردید دست‌های پیدا و پنهان بسیاری از کشورها در ایجاد و تداوم این نبرد فرساینده دخیل بوده است. گاهی روابط دو کشور بیرونی بر مبنای انجام این جنگ‌ها برپا و استحکام یافته، و زمانی، برتری بر رقبای منطقه‌ای چنین اقتضای را داشته است. و در برخی موارد سیاست‌ها و مصلحت‌های داخلی آن کشور در آن نقش داشته است. کشورهای مانند روسیه، آمریکا، چین، ایران، پاکستان، عربستان لیبی و غیره دخیل در این منازعات بوده‌اند. با توجه به نقش مثبت و منفی

برخی از کشورها لازم است بدان اشاره شود:

دخالت‌ها و حمایت‌ها

انقلاب اسلامی ایران از همان ابتدای جهاد و جنبش‌های مردمی افغانستان برای این کشور الهام بخش بوده و رهبران آن از امام خمینی رحمته الله علیه الگو می‌گرفتند. و از این که کشور همسایه آن یک انقلاب اسلامی را به منظور حاکمیت دین و اسلام ایجاد نموده‌اند، خوشحال بودند. و چشم امید به هدایت‌ها و حمایت‌های آن داشتند. شدت گرفتن جنگ‌ها و تجاوز ارتش شوروی به مناطق مختلف مردم مسلمان افغانستان، سبب مهاجرت و آوارگی هزاران نفر را به کشورهای مختلف فراهم نمود. در این میان جمهوری اسلامی هم به لحاظ هم مرز بودن و هم به عنوان یک کشور اسلامی شیعی سیل عظیم از مردمان افغانستان به ویژه شیعیان را به سوی خود جلب نمود. و جمهوری اسلامی نیز مرزها را به روی مهاجرین افغانی باز گشودند و با سیاست اسلام مرز ندارد موجبات تشویق و ترغیب مهاجرین را بیشتر فراهم می‌داشت. عده‌ای از روشنفکران و علما و روحانیون و رهبران احزاب و انقلابیون نیز به ایران آمدند و کانون فعالیت خویش را در این کشور دایر نمودند. جمهوری اسلامی ابتدا به قصد کمک و تقویت جبهه مقاومت، به نیروهای افغانی مقیم ایران فرصت دادند تا احزاب سیاسی و جهادی در این کشور تأسیس و هرگونه فعالیت بر علیه دولت کمونیستی انجام دهند. با حمایت‌های مادی و معنوی ایران، روز به روز بر تعداد احزاب افزوده می‌شد و افراد مسلح آن وارد میدان نبرد. لذا جبهه‌های مقاومت در مناطق شیعیان به پیروزی‌ها دستاوردهای خوبی نایل آمدند و حتی تمام مناطق هزاره‌جات از کنترل نیروهای دولت کمونیستی خارج شده تحت اداره مجاهدین قرار داشت.

وجود احزاب و گروه‌های مختلف افغانی به ویژه آنانی که در داخل این کشور تأسیس و توسط برخی از شخصیت‌های افغانی به صورت مستقل اداره و رهبری می‌شد، سیاست‌مداران و دست‌اندرکاران امور احزاب جهادی افغانستان در ایران را به این اندیشه فرو

برد که نباید گروه‌های که بیرون از قلمرو سیاست ایران عمل می‌کند، اختیارات و قدرت هدایت جهاد را در دست داشته باشند؛ باید تمام احزاب براساس آنچه از سوی ایران دستور داده می‌شود عمل نمایند و در واقع سکان هدایت و رهبری باید در اختیار ایران باشد. این فکر از سوی برخی رهبران احزاب مانند سید بهشتی رهبر شورای اتفاق اسلامی افغانستان و آیت‌الله محسنی رهبر حرکت اسلامی افغانستان رد و مورد مخالفت قرار گرفت آنان که هردو دانش آموخته نجف و از شاگردان آیت‌الله خویی بودند، با اتکاء به جایگاه مردمی خود و با حفظ استقلال رای، تمایل چندانی در پیروی محض از ایران نداشتند. جمهوری اسلامی نیز شرط پذیرش ولایت فقیه و اطاعت از رهبریت ایران را در حمایت و تقویت احزاب مورد تأکید می‌دانست. از این‌رو، احزاب دیگری را مانند سازمان نصر و سپا پاسداران انقلاب اسلامی افغانستان و برخی از احزاب کوچک‌تر را که با شرایط ایران به طور کامل موافقت داشتند تأسیس و در رقابت و بلکه تضعیف سایر گروه‌ها وارد میدان نبرد نمودند (شیعیان افغانستان، ۲۶۹، احمدی، سیر تحول جنبش‌های اسلامی، ۲۲۸؛ علوی، ناگفته‌های جنبش روشنفکری در افغانستان، ۳۳۵). اسناد و مدارک ارائه شده مؤید این مطلب است.

بنابراین اگرچه نقش جمهوری اسلامی در انقلاب اسلامی افغانستان بسیار برجسته و مثبت است، اما برخی کاستی‌های را نیز دارا بوده که به گفته کارشناسان عدم مدیریت صحیح احزاب افغانی، تشویق به تعدد گروه‌ها، سیاست‌های حذفی و مرموز شخص مهدی هاشمی، از جمله موارد آن به شمار می‌رود. از همین رو بعد از زوال مهدی هاشمی، وضعیت رو به بهبودی گراییده و با نقد تکثرگرایی احزاب، اراده جمهوری اسلامی بر وحدت احزاب قرار گرفت که محصول آن حزب وحدت اسلامی شد که آثار مثبت زیادی نیز به همراه داشت. اما سایر کشورها نیز نه به قصد حمایت، بلکه به منظور تضعیف شیعیان در دامن زدن به جنگ‌های داخلی دست داشته‌اند.

نتیجه

سرزمین افغانستان بستر حوادث تلخ بسیاری بوده است. دهه ۱۳۵۰ به بعد تاریخ سیاسی این کشور با تغییرات سیاسی و ایدئولوژیکی وارد مرحله‌ای خاصی گردید. در پی استقرار رژیم کمونستی و به دنبال اشغال نظامی این کشور توسط بزرگ‌ترین ابر قدرت شرق (شوروی سابق) ملت مسلمان افغانستان دست به انقلاب زدند. احزاب و گروه‌های مختلف اعم از اهل سنت و شیعیان وارد عرصه سیاسی و نظامی گردید. تکثر احزاب جهادی خود پدیده ناگواری بود که سبب درگیری‌ها و اختلافات داخلی را فراهم نمود. عدم آمادگی فرهنگی، ضعف مدیرتی گروه‌ها، تفاوت‌های قومی و نژادی، جهل و بی‌سوادی مردم، نا پختگی رهبران، شرایط زیستی و زندگی همراه با فقر و محرومیت از جمله زمینه‌های ایجاد اختلافات و نفاق میان این گروه‌ها قلمداد می‌شود علاوه بر آن دخالت‌های کشورهای ذی‌نفوذ و دست اندازی‌های ابر قدرت‌های بزرگ و نیز رقابت‌های منطقه‌ای برخی از کشورهای هم‌جوار افغانستان از عوامل تشدید این شقاق و نفاق بوده است.

تجربه تلخ چند دهه جنگ خانمانسوز داخلی این درس را برای عموم به ارمغان گذاشت تا مردمان این مرز و بوم با درس‌گیری و عبرت‌آموزی از آن، کاستی‌های گذشته را جبران و بار دیگر در دام آن گرفتار نگردند. افغانستان خانه مشترک همه‌ی اقوام و ملیت‌هاست. باید زندگی همراه با تحمل و همگرایی را در کنار هم تجربه کرد. به سمت همبستگی درونی و اتحاد ملی گام برداشت.

پی‌نوشت‌ها

-
۱. هر طائفه رئیسی به نام خان دارد، که ملک حلقه ارتباط او با خانواده به شمار می‌آید؛ ملک خود رئیس چند خانوار است که به آن تول، تولوار یا تولواره گفته می‌شود. چند تول یا خانوار (چند خانواده) یک طائفه را تشکیل می‌دهد و چند طائفه یک قوم را. هر قوم رهبر مقتدری برای خود داشت که به آن «بیگ»، میر یا سلطان می‌گفتند میرها تا سال ۱۸۹۳ م، خود را هم تراز امیران، شاهان و یا امپراتوران کابل، ایران، چین و روسیه می‌دانستند و هزارجات را یک کشور مستقل تلقی می‌کردند اما تمام اینها با جنگ‌های هزاره - افغان سال‌های ۱۸۹۰-۱۸۹۳ م، از بین رفت پس از آن هزاره‌ها به بردگی کشیده شدند (موسوی، ۱۳۸۷: ۷۷-۷۹).
 ۲. کارشناسان تخمین زده‌اند که بیش از ۷۰٪ شهروندان این کشور بی‌سواد هستند. (نک: رحمانی، علل عقب ماندگی افغانستان و راه‌های بیرون رفت، ۱۳۸۶: ۲۳).

کتاب‌نامه

- جاوید، غلامرضا، **علل شکل‌گیری احزاب شیعی افغانستان**، سایت آفتاب، www.aftab.ir
- چنگیز پهلوان، **افغانستان عصر مجاهدین و برآمدن طالبان**، قطره، تهران، ۱۳۷۷.
- دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، **افغانستان**، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، چاپ اول، پاییز ۱۳۸۶. تهران.
- رحمانی، علیجان، **علل عقب ماندگی افغانستان**، انتشارات میراث ماندگار، چاپ اول، بهار ۱۳۸۶.
- روا، آلیویه، **افغانستان از جهاد تا جنگ‌های داخلی**، ترجمه عالمی کرمانی و محمد ابراهیم شریعتی، تهران، ۱۳۸۲.
- زاهدی، محمدعلی، **احزاب و جریان‌های سیاسی افغانستان در سه دهه اخیر**، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، مجتمع عالی امام خمینی، ۱۳۸۸، قم.
- سجادی، سید عبدالقیوم، **جامعه‌شناسی سیاسی افغانستان**، بوستان کتاب انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی قم، چ اول، ۱۳۸۰.
- شفایی، اسدالله، **جریان‌شناسی تاریخ افغانستان معاصر**.
- شیعیان افغانستان، **روابط، جایگاه، جریان‌ها و احزاب**.
- علی‌آبادی، علیرضا، **افغانستان**، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، تهران، ۱۳۵۷.
- محسنی، آصف، **نظریات سیاسی، علمی، اخلاقی و اجتماعی**، انتشارات ولایت، چاپ اول، ۱۳۷۲.
- موسوی، سید عسکر، **هزاره‌های افغانستان**، تاریخ، فرهنگ، اقتصاد و سیاست، ترجمه اسدالله شفایی، ناشر اشک یاس، چاپ دوم، ۱۳۸۷.